

فرح جهانگیری - بسیاری از تحلیلگران مسائل ایران بر این باورند که تجربه‌های حاصل از انقلاب ایران - به رغم هزینه‌های سنگینی که بر دوش ملت ایران گذاشته است - در دراز مدت می‌تواند به نفع ایران و ایرانی‌ها باشد. تجربه‌هایی مثل تغییر در فرهنگ عامه، پیدایش جنبه‌های نوگرایی، جا افتادن نوگرایی در بین مردم، و مقاومت در برابر هرگونه حکومت مطلقه فردی. شما پیامدهای مثبت و منفی این انقلاب را چطور ارزیابی می‌کنید؟

تهرانی - به نظر می‌رسد که پیروزی سازمان روحانیت سنت‌گرا و در انحصار درآوردن قدرت، توسط ایشان پس از انقلاب 57، باعث سرخوردگی مردم، روشنفکران و نیروهای مردمی از اوضاع ایران شده است. اما نباید فراموش کرد که این رویداد - یعنی تسلط روحانیت سنت‌گرا - از یکسو به دلیل زمینه فرهنگ عامه مردم و فقدان احزاب سیاسی با تجربه، از سوی دیگر عدم آشنایی مردم با نام و چهره‌های غیرمذهبی به وقوع پیوست؛ به این تعبیر که تسلط دیکتاتوری کلاسیک حاکم بر کشور - که نتیجه‌اش ظهور رژیم فقهاتی بود - در پایان قرن بیستم، یکی از سیاه‌کارترین حکومت‌های استبدادی از کار درآمد. از سویی نباید فراموش کرد که جامعه ایران از زمان انقلاب مشروطه - یعنی از هنگامی که خواست حکومت مردمسالاری را آغاز کرد - نه انقلابی را از سر گذرانده بود، نه زمینه‌های رنسانس را پشت سر داشت، نه عصر روشنگری و نه انقلاب صنعتی را. به همین دلیل با وجود حرکت روشنگرانه و آزادیخواهانه مردم ایران و تصویب قانون اساسی - علیرغم نواقص و معایب بنیادینش - اصل حاکمیت ملی در قانون اساسی مشروطه به رسمیت شناخته شد که رای نمایندگان برگزیده ملت در مقابل سلطان مستبد کارساز بود.

با وجود آنکه در دوران سلطنت پهلوی به یکی از خواست‌های اساسی مردم در انقلاب مشروطیت؛ یعنی حرکت به سوی جامعه مدنی و نهادینه شدن قانون و برقرار شدن شرایط و مناسبات صنعتی پاسخ مثبت داده شد؛ اما جامعه ایران در زمینه سیاسی بر همان محوری می‌گشت که قبل از انقلاب مشروطه می‌گشت. دوباره شاه همان سلطان مطلق‌العنانی شد که همه کاره مملکت بود.

حتا در انقلاب اسلامی هم پس از مدت کوتاهی به علت وجود همین زمینه‌های ذهنی - با هزینه‌های سنگینی که بر دوش این ملت نهاد - چون زمینه فرهنگ اجتماعی ما، عوامل تازه‌ای را که برای هر انقلابی لازم است تجربه نکرد؛ همچنین به دلیل خطای روشنفکران یا روشن‌تر بگویم کوتاه‌فکری روشنفکران، در دنبال‌هروی از روحانیت - زیر عنوان مقابله با استعمار و امپریالیسم - زمینه‌ای فراهم شد که روحانیت بتواند یکبار دیگر استبداد را - و البته این بار زیر نقاب ولایت فقیه - در ایران مستقر کند.

اگر یکی از اهداف انقلاب 22 بهمن، نقد استبداد سلطنتی بود که بود؛ دیگر نباید سلطنت استبدادی مشت کوچکی از روحانیت را تحت عنوان حکومت ولایت فقیه پذیرا شد. به همین دلیل است که مردم، این همه در مقابل این نظام مقاومت می‌کنند. این فراز و نشیب‌ها را هم باید به نوعی محصول کمبود زمینه‌های لازم فرهنگی و از سر گذراندن دوران‌های روشنگری دانست. با این امید که این بار مردم ما به خطر نیفتند. جهانگیری - یکی دیگر از نکات مثبت سرخوردگی از انقلاب، که همه به طور گذرا مشاهده کرده‌ایم، ایجاد نوعی روحیه سازندگی و مدارا در میان بخشی از «روشنفکران سابقا انقلابی» است. اگر به خاطر داشته باشید در دوران گذشته، در مدح کشتن و کشته شدن، شعرها و ترانه‌ها سروده می‌شد، و دانم از ویران کردن دم زده می‌شد. در این زمینه چه نظری دارد؟

تهرانی - واقعیت این است که آن فلسفه سیاسی شورشگری که تا قبل از انقلاب 57 بر ایران حاکم بود، حالا و با این همه تجربه تاریخی و ملموس، اندک اندک فرو ریخته است. بعد از شهریور 20 به محض برداشته شدن سرپوش اختناق و فشار، نیروهای اپوزیسیون، حالت نیروهای سرکوب شده‌ای را داشتند که تازه از قید و بند رها شده‌اند. این نیروها به دلیل وجود دیکتاتوری دیرپا در کشور نفهمیدند که وظیفه اپوزیسیون، دشمنی نیست؛ بلکه نوعی مخالفت برنامه‌ای با دولت است. از آن سو حکومتگران ما هم نقش نمایندگان پوزیسیون یعنی حاکمیت را بازی نمی‌کردند. ایشان مخالفینشان را دشمنان خود فرض می‌کردند. این دیدگاه دشمنانه متقابل، بخشی از عواقب نقش مطلق کردن، به بیانی دیگر مخرج مشترک عدم تفاهم است. جهانگیری - تاثیر جریانات چپ در این دوران چه بود؟

تهراني - جريانات چپ، مولود جنگ سرد بودند. طرفداري از تنوري «يا از ما يا برما!» که در آن زمان از طرف دولت‌ها اعمال مي‌شد، اپوزيسون را هم به اين شيوه موضع‌گيري سوق مي‌داد. هر دو طرف هم خود را حقيقت مطلق مي‌پنداشتند. اين نگرش هم ناشي از ايدئولوژي‌هايي بود که در آن زمان، محيط روشنفکري ايران را احاطه کرده بود. نيروهاي چپ که تير غضب انقلاب اکتر را هم در کمان داشتند، به اين راه کشيده شدند. اين شيوه در نگرش و رفتار، نوعي مطلق‌گرايي را در جامعه ما نهادينه کرد که تنها «قهر» را راه حل و «ماماي» جامعه ما مي‌شناخت.

ما همچنان بخشي از اين ديدگاه را در پيش رو داريم. اين تجربه‌ها نشان مي‌دهد که بازنگري‌اي کوتاه در تاريخ مبارزات ما، همچنين نگاهي به کارنامه روشنفکران و روشنگران و به ويژه نيروهاي چپ ضرورت دارد. مي‌توان گفت که چپ، نه دليلي براي به خود باليدن دارند و نه دليلي براي سرافکنده بودن. اين گونه تنظيم رابطه با پيرامون، فلسفه‌ي جاري در متن آن دوران بود. نتايج عملي اين نگرش را ما همچنان در جامعه ايران به چشم مي‌بينيم. به همين جهت بايد در کارنامه خودمان بازاندوشي کنيم، تا بتوانيم قدمي به جلو برداريم. با اين بازنگري مي‌توان راه را براي تفاهم عمومي باز کرد. تجربه نشان داده است که تکوين يك نظام دموکراتيک در جامعه، بستگي به محتوای نظام حکومتي، چگونگي ساخت قدرت، هم چنين حضور فعال نيروهاي اجتماعي در نهادهاي سياسي دارد.

من به سهم خود آموختم که اداره امور حقوق مدني جامعه، هم چنين کشورداري با رعايت احترام به حقوق همه شهروندان، بر پايه اتفاق، وفاق و حاکميت مردم و حقوق بين‌المللي - از طريق انتخابات و با آراي مردم - انجام‌پذير است.

جهانگيري - از نکات جالب ديگر اين که اين تغييرات حتا در ذهنيت روحانيت سنتي هم جا باز کرده است. مثلا بسياري از اقدامات و اصلاحاتي که در رژيم قبل، روحانيت را بسيج مي‌کرد و به خيابان‌ها مي‌کشاند، حالا به صورت امري پذيرفته شده درآمده است. آيا در چنين شرايطي مي‌توان انتظار داشت که راه طي شده غربي‌ها را ما به يمن انقلاب ارتباطات در چند دهه برويم؟

تهراني - من در اين مورد ترديدي ندارم. روحانيت جدا از بقيه اجزاي جامعه نيست. اين جدائي که ناشي از نوع نگاه رژيم اسلامي است، از مشروطه به اين سو هم بوده است. در انقلاب مشروطه روحانيوني نظير طباطبائي‌ها شرکت داشتند. البته شيخ فضل‌الله نوري‌هاي هم بودند.

جدال و گفت‌وگويي که بين روحانيت به وجود آمده، حاصل تجربه 20 ساله حاکميت مذهب است. اين تجربه، اين‌ها را به اين نقطه رسانده است که بايد در ديدگاهشان بازنگري کنند. من اميدوارم که روشنفکران و روشنگران ايران هم - در زمينه روشنگري در باره مذهب و ايدئولوژي - سهم بزرگي را به عهده بگيرند. با اين اميد که اين بار بتوانيم از اين پل عبور کرده، حکومتي ناشي از اراده مردم ايجاد کنيم!